

به نقل از : پیام فدایی ، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

شماره ۲۰۶ ، مرداد ماه ۱۳۹۵

نادر ثانی

نگاهی به فیلم "چشمی در آسمان"



اخیراً فیلمی دیدم به نام "چشمی در آسمان" که از نظر من به برخی موضوعات مرتبط با زندگی سال های اخیر جامعه ما پرداخته بود. به همین دلیل هم تصمیم گرفتم احساسم را نسبت به این فیلم بنویسم. اما قبل از پرداختن به خود روال فیلم ، لازم می دانم تذکر دهم که در چند دهه اخیر فن آوری (تکنیک) در تمامی زمینه ها پیشرفت بسیاری داشته است و متأسفانه تاریخ بشری حاکی از آن است که همواره پیشرفت فن آوری در زمینه نظامی حرف اول را زده است. چرا که قدرت نظامی همواره به طبقات حاکم این امکان را داده که اگر قادر به پیشبرد سیاست های اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی خود به صورت مسالمت آمیز نبوده اند، در پی تحقق آن سیاست ها با توسل به نیروی نظامی و جنگ برآیند. در نتیجه برخورداری از یک نیروی نظامی برتر همواره یکی از الزامات جامعه طبقاتی بوده و این واقعیت در دوران رشد سرمایه داری و فرارویی آن به امپریالیسم به صورت هر چه برجسته تری خود را نشان داده است، تا جایی که لنین آموزگار بزرگ طبقه کارگر ، تنیده شدن بقای نظام سرمایه داری با جنگ و آتش افروزی را ویژگی بارز توسعه مناسبات امپریالیستی قلمداد می کرد. امری که نگاهی به شرایط عینی جهان سرمایه داری و جنگ های خانمان برانداز زابیده این نظام به طور روشنی آن را نشان می دهد. تغییر و تحولات و پیشرفت در زمینه نظامی در خلال این سال ها آن چنان بوده که شامل نه تنها ابزار جنگی بلکه شیوه درگیری و جنگ پردازی نیز شده است. "جنگ" و "درگیری" در میدان های جنگی در شرایط امروز به هیچ وجه آن چنان نیست که در گذشته بود. تا دو سده پیش ، جنگ همواره رو در رو بوده و رهبران دو طرف جنگ (از کوروش و کمبوجیه و تیمور و نادر گرفته تا اسکندر و هانیبال و سزار و چنگیز و گوستاو و ناپلئون) خود به شکل مستقیم رهبری سپاه خود را بر عهده داشته، پیروز شده، شکست خورده، تیر و شمشیر زده، زخم برداشته و حتی کشته می شدند. در میدان های جنگ این سربازان و فرماندهان خرد و کلان آن ها بودند که مستقیماً در درگیری ها شرکت داشته، زخم می زدند، زخم می خوردند، می کشتند و کشته می شدند. هم زمان با استفاده هر چه بیشتر از تپانچه و تفنگ در قرن نوزدهم ، به تعداد زخمی ها و کشته شدگان و هم چنین کشته

شدگان غیرنظامی افزوده شده و از تعداد شرکت مستقیم رهبران سیاسی هدایت‌کننده جنگ کاسته شد. جنگ داخلی در ایالات متحده آمریکا نقطه عزیمتی برای این دیگرگونی بود. با به میدان آمدن سلاح‌هایی نوین در سده بیستم (سلاح‌هایی مانند مسلسل، تانک، هواپیما، هلیکوپتر، بمب، موشک، زبردربایی، سلاح‌های شیمیایی، زیستی و هسته‌ای) این تغییر و تحولات اوجی تازه یافتند. سلاح‌ها مرگبارتر شده، تعداد کشته‌شدگان غیرنظامی بسیار افزون‌تر از گذشته شده و از حضور مستقیم رهبران سیاسی و حتی نظامی دو طرف جنگ در میدان درگیری بیشتر کاسته شد. جنگ دیگر ضرورتاً رو در رو نبود. رهبر سیاسی و رهبر نظامی فرسنگ‌ها دور از میدان مبارزه نشستند و دستور بمباران را صادر می‌کرد و آنان که به شکلی مستقیم درگیر جنگ بودند دیگر می‌توانستند با فشار یک دکمه بمبی یا موشکی را رها کرده و فجایع بسیار در این جا و آن جا، در هیروشیما و ناگازاکی، در هانوی و در سِدِن، در حلبچه و نیویورک به وجود بیاورند. دیگر آن زمان که رهبر سیاسی درگیر در جنگ، اثر آن را در خونی که از این یا آن جای بدنش جاری می‌شد را می‌دید سپری شده و فردی چون هری ترومن می‌توانست در اتاق کار خود نشسته و با دو امضا فرمان به اجرای بزرگترین حملات تروریستی تاکنونی تاریخ بشر (بمب‌های اتمی بر هیروشیما و ناگازاکی) دهد.

پیشرفت فن‌آوری نظامی در سال‌های دو دهه پایانی قرن بیستم و دو دهه ابتدایی سده جاری، کار را به جایی رسانده است که بمب‌ها و موشک‌ها "هوشمند" شده، دوربین‌ها و امکانات شنود هر چه دقیق‌تر شده و هواپیماهای بی‌سرنشین و اشعه لیزر برای انجام ماموریت‌های نظامی به کار گرفته می‌شوند. افغانستان، پاکستان، یمن و سومالی از جمله قلمروهای حملات هواپیماهای بی‌سرنشین قدرت‌های غربی و بمب‌ها و موشک‌های "هوشمند" آن‌ها می‌باشند. امروز دیگر ماموری می‌تواند در قاره‌ای نشسته و در امر اجرای ماموریتی که از جانب فرماندهی که در قاره دیگری به فعالیت مشغول است به او داده شده، "هدف"ی را در قاره‌ای سوم مورد بررسی و حمله قرار دهد.

با این یادآوری ضروری، به فیلمی که قرار است در باره اش بنویسم برگردم. "چشمی در آسمان" فیلمی است که نمایش گر چنین وضعی شده و هم‌زمان نشان‌دهنده برزخی اخلاقی است که در این میان می‌تواند به وجود بیاید.

حمله‌ای پُر معنی، سرلوحه آغاز "چشمی در آسمان" می‌باشد: "حقیقت، نخستین قربانی جنگ است." و "چشمی در آسمان" تلاشی است تا نشان‌گر این واقعیت به ما، البته از سوی سازندگان فیلم و با روایت آن‌ها در جهان امروز ما باشد.

این فیلم محصولی از شرکت فیلم‌سازی "رین‌داگ فیلمز Raindog Films" است که در سال ۲۰۱۵ پرداخته و توسط "گاوین هوود Gawin Hood"، فیلم‌ساز ۵۲ ساله متولد آفریقای جنوبی کارگردانی شده است. هوود کارگردانی است که در سال ۲۰۰۵ برای کارگردانی فیلم به‌یادماندنی "تسوتسی Tsotsi" جایزه اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرد. هنرپیشه اول فیلم چشمی در آسمان "هلن میرن Helen Mirren" است که در این فیلم نیز همانند نقش‌هایی که در فیلم‌هایی چون "ملکه"، "هیچکاک" و "الیزابت اول" بازی کرده، درخشیده است. هلن میرن در سال ۲۰۰۷ برای بازی در "ملکه" موفق به دریافت جایزه اسکار بهترین هنرپیشه زن شد.

ماجرای فیلم "چشمی در آسمان" از فردای روزی آغاز می‌شود که جریان بنیادگرای "الشباب" در کنیا، فردی را به جرم جاسوسی برای سازمان های اطلاعاتی انگلستان و کنیا و هشدار به دیگران به قتل می‌رساند. به سازمان های اطلاعاتی و نظامی انگلستان، کنیا و ایالات متحده آمریکا خبر رسیده است که قرار است چند نفر از اعضای الشباب از جمله زنی انگلیسی‌الاصل به نام "سوزان هلن دانفورد" که از ۱۵ سالگی به اسلام گرویده، جذب جریانی بنیادگرا گشته و پس از ازدواج با "عبدالله الهادی" با نام "عایشه الهادی" خوانده می‌شود در خانه‌ای در یکی از محلات حاشیه‌ای نایروبی، پایتخت کنیا، گرد هم آیند. این دو نفر در لیست افرادی که ایالات متحده از افراد تحت تعقیب در شرق آفریقا تهیه کرده شماره‌های ۴ و ۵ را دارند. قرار است که دو جوان نیز، که یکی از انگلستان و دیگری از ایالات متحده آمریکا می‌آید، در همین مکان حضور داشته باشند. سازمان های اطلاعاتی و نظامی انگلستان، کنیا و ایالات متحده آمریکا بر آن هستند که با رهبری عملیاتی از انگلستان و ایالات متحده آمریکا و گروه عملیاتی از کنیا این افراد را دستگیر کرده و به دادگاه بپارند.

داستان فیلم هم زمان به شکل مداوم در هفت مکان و در شکل اضطراری در دو مکان به اجرا در می‌آید.

هلن میرن در نقش "سرهنگ کاترین پاول Colonel Katherine Powell"، افسر نظامی انگلستان مستقر در پایگاهی در "سوری Surry" در جنوب غربی لندن و رهبر عملیات برنامه‌ریزی شده علیه الشباب ظاهر می‌شود. هم زمان دوربین در مسیر حرکت فیلم که بیش از سه ساعت را در بر نمی‌گیرد، گروهی از قدرتمندان انگلستان (از جمله یکی از ژنرال‌های ارتش، وزیر کشور، مشاور سیاسی دولت و مسئول قضایی پارلمان) در مرکزی در لندن، گروه هدایت‌کننده و عملیاتی هواپیمای بدون سرنشین در صحرای نوادا در ایالات متحده، مسئول برآورد و ارزیابی خطر در هاوایی در این کشور، گروه ضربتی عملیاتی در نایروبی و دو نفر که در این شهر مسئولیت شنود و جاسوسی مستقیم را بر عهده دارند، را دنبال می‌کند.

پاول به کمک گروه نوادا و دوربین جاسوسی که از درون هواپیمای بدون سرنشین که در فاصله ۲۲ هزار فوتی (حدود ۶۷۰۰ متر) در آسمان است خانه‌ای را که الشبابی‌ها در آن جا جمع هستند می‌بیند. او که شش سال است این گروه را تحت نظر دارد اکنون موقعیتی بسیار خوب به دست آورده که اعضای گروه و به ویژه "عایشه الهادی" (یا همان سوزان هلن دانفورد) را دستگیر کرده و به انگلستان بازگرداند. عملیاتی که در جریان انجام است و قرار است با کمک مستقیم نیروهای مسلح کنیایی به وقوع بپیوندد، به نظر آسان می‌آید اما به ناگاه الشبابی‌ها از این خانه به مکان دیگری که در محله‌ای تحت کنترل الشباب است رفته و عملیات دشوارتر از آن می‌شود که به نظر می‌آمد. هجوم نیروهای نظامی کنیایی بدون شک با دفاع نیروهای مسلح الشباب مواجه شده و می‌تواند تلفات بسیار به بار آورد. در این جا پاول و دیگر ناظران بر صحنه با کمک دوربین‌های جاسوسی که از جانب دو نفر مسئول مستقیم عملیاتی در نایروبی و به ویژه یکی از آنان در قالب یک پرند و یک سوسک به کار گرفته می‌شوند به اطراف و درون خانه دید پیدا می‌کنند.

بدین گونه است که آن‌ها متوجه می‌شوند که قرار است که آن دو جوان که همان روز از انگلستان و ایالات متحده به نایروبی آمده‌اند، هر یک حلیقه‌ای انتحاری پوشیده و برای انجام عملیات هائی انتحاری عازم دو مکان شوند. در این خانه یکی از مسئولان عملیاتی الشباب که در لیست یاد شده در بالا، مکان دوم را دارد نیز حضور داشته و مسئول آماده کردن آن دو جوان است. به ناگاه مسیر عملیات تغییر می‌کند؛ دیگر صحبت از "اتلاف وقت"

و تلاش برای دستگیری افراد مورد تعقیب مطرح نیست و باید برای جلوگیری از عملیات انتحاری با موشکی که از همان هواپیمای بدون سرنشین شلیک می‌شود، خانه را مورد هجوم قرار داد. اما شلیک موشک نیازمند اتخاذ تصمیم در مورد انجام دادن آن و فشار دادن تکمه شلیک است. تصمیمی که شاید برای رهایی از مسئولیت در سلسله مراتب اداری به بالاتر و بالاتر رجوع داده می‌شود و فشار دادنی که بدون شک برانگیزنده احساساتی گوناگون است.

اما این عمل دو مشکل بزرگ به همراه دارد:

نخست آن که دو نفر از افرادی که در خانه هستند تبعه انگلستان و یک نفر تبعه ایالات متحده آمریکا می‌باشند. پاول و ژنرال ارتش، خواهان هر چه سریع تر ضربه زدن هستند در حالی که دیگر قدرتمندان در این فکر هستند که آیا دست زدن به چنین کاری را می‌توان از نظر سیاسی و قضایی توجیه کرد. موشکی که قرار است از هواپیمای بدون سرنشین شلیک شود، در قلب کشوری که دوست انگلستان و ایالات متحده آمریکاست، فرود آمده و اتباع این کشور را به همراه اتباع انگلستان و ایالات متحده آمریکا به خاک و خون خواهد کشید. سیاست مداران مستقر در گروه هدایت عملیات در لندن نمی‌توانند خود تصمیم بگیرند و از این رو مشکل با وزیر امور خارجه انگلستان و ایالات متحده آمریکا که یکی در جریان اجرای ماموریتی نظامی - تجاری - سیاسی در سنگاپور و دیگری در حال بازی پینگ‌پونگ در پکن است، در میان گذاشته می‌شود. خواننده این سطور باید توجه کند که من در این جا صرفاً برای آشنا شدن خواننده با روال فیلم و روایت کارگردان و تهیه کننده آن است که سناریوی فیلم را به صورتی که آن‌ها طرح کرده اند بیان و تعقیب می‌کنم. بدیهی است که در دنیای واقعی این ملاحظات انسان دوستانه و دیپلماتیک اصولاً در هنگام اجرای نقشه‌ها و اهداف دولت‌هایی مثل انگلیس و آمریکا در کشورهای وابسته، فاقد کمترین ارزشی بوده و صرفاً در این جا به این خاطر مطرح شده اند تا به کار تبلیغ برای "ارزش‌های انسان دوستانه" دولت‌های امپریالیستی بیایند.

به هر رو مطابق سناریوی فیلم، مشکل دیگر "اتاق عملیاتی" مساله احتمال موفقیت حمله و تلفات آن است. چرا که بررسی پیشاپیشی ضربه، نشان از آن دارد که افرادی که در اتاقی که مورد ضربه قرار می‌گیرد به کلی و دیگر افرادی که در خانه هستند به احتمال ۸۰ درصد کشته خواهند شد و این مورد قبول تصمیم‌گیرندگان است اما هم زمان پیش‌بینی می‌شود که افرادی که در پیرامون خانه، اما در بیرون آن هستند نیز به احتمال ۶۵ تا ۷۵ درصد قربانی خواهند شد و می‌بینیم که دختر خردسالی به نام "عالیا" برای کمک خرج به خانواده فقیر خود نانی را که مادرش در تنورشان در خانه می‌پزد را روی بساطی که در کنار خانه‌ای که الشیابی‌ها در آن جا قرار دارند گذاشته تا به فروش برساند. (۱) در این جا مشکل از سوئی احتمال کشته شدن "عالیا" و از سوئی دیگر مسئولیت و توان فشار دادن تکمه‌ای است که در نوادا باید فشار داده شود تا در نایروبی موشکی به هدف اصابت کند. تکمه‌ای که این بار زیر دست‌های دو نفر است که تا به حال چنین مسئولیتی را بر دوش نداشته، یکی از آن‌ها در اولین روز کار خود بوده و دیگری تنها برای فرار از بیکاری چهارساله، این کار را پذیرفته و تازه شروع کرده است. آیا مسیر اجرای فرمان رهبران عملیاتی توسط این دو نفر از اطاعت کورکورانه ارتشی و یا از احساس مسئولیت فردی حرکت خواهد کرد؟ آیا پاول و ژنرال مافوق او، افرادی که معتقدند باید از احتمال روی دادن خطرات جانبی چشم‌پوشی کرد، موفق خواهند شد تا هدف را با وجود ریسکی که در مورد "عالیا" وجود دارد مورد اصابت قرار دهند و یا فرد دون‌پایه‌ای که در نوادا مسئول فشار دادن تکمه است، "عالیا" را می‌بیند و نظاره‌گر ریسکی است که جان "عالیا" را تهدید می‌کند خواهد توانست که جان او را نجات بدهد؟ آیا پاول و ژنرال

ما فوق او از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خود استفاده خواهند کرد و یا چهارچوب استواری محدود کننده حرکات و تصمیمات آن‌ها خواهد بود؟

"چشمی در آسمان" فیلمی است که از سوئی زندگی کنترل‌شده را به نمایش گذاشته و از سوئی دیگر نمایش‌گر برخی از چالش‌های اخلاقی و انسانی در زندگی فردی البته در چارچوب نظام سرمایه داری است.

در این فیلم می‌بینیم که چگونه و با چه دقتی زندگی و حرکات انسان‌ها تحت کنترل صاحبان قدرت قرار دارند. در برنامه‌ای علمی دیدیم که این روزها با کمک دوربین‌های مجهزی که در سفینه‌ها نصب شده‌اند چگونه می‌توان از ارتفاع ۶۰ کیلومتری در آسمان جسمی به اندازه ۳۰ سانتیمتر را دید و تحت کنترل قرار داد و در فیلم "چشمی در آسمان" می‌بینیم که چگونه این فن‌آوری در جهان امروز در اختیار سازمان‌های جاسوسی و نظامی قرار گرفته است.

"چشمی در آسمان" موضوع دیگری را نیز در عرصه دید بیننده خود قرار می‌دهد و آن ارزش زندگی یک انسان بیگانه از سوئی؛ در برابر ارزش زندگی انسانی دیگر، و از سوئی دیگر در برابر ارزش پیروزی‌های احتمالی نظامی است. آیا قدرتمندان برای زندگی یک سومالیایی و یا کنیایی همان ارزشی را قائل هستند که برای زندگی یک شهروند انگلستان یا ایالات متحده آمریکا قائل می‌شوند؟ آیا می‌توان برای از بین بردن یک سلول عملیاتی دشمن؛ از پای در آمدن افرادی بی‌گناه را پذیرفت؟ آیا می‌توان مسئولیت انجام عملی نادرست را با بیان "انجام دستور از بالا" توجیه نمود؟ آیا می‌توان و یا شاید باید از انجام دستورهای نادرست سرپیچی کرده و مجازات احتمالی چنین سرپیچی‌ای را قبول کرد؟

گذشته از موضوع دیدنی فیلم، کارگردانی خوب "گاوبن هوود" و بازی درخشان "هلن میرن" می‌توانم از بازی بسیار خوب سه نفر دیگر در فیلم یاد کنم: هنرپیشه خردسال "عایشه تاکو Aisha Takow" که از اجرای نقش "عالیا" به خوبی برآمده است، "برخاد عبیدی Barkhad Abdi" که در نقش "جما فرح Jama Farah" تنها فردی است که مستقیم در جریان عمل قرار می‌گیرد و "آلان ریکمن Alan Rickman" که بسیار خوب از اجرای نقش ژنرالی یک‌دنده و هم‌زمان خسته بر می‌آید، نقشی که آخرین نقش ریکمن شد و او مدتی کوتاه پس از اجرای نقشش فوت کرد.

بدون شک این فیلم زوایای دیگری هم دارد که مهم‌ترین آن نتایج سیاسی و پیام فیلم می‌باشد که باید به آن به صورتی موشکافانه و جامع پرداخت که البته محدودیت‌های نوشته کنونی و به ویژه حجم آن چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. اما اگر در این فکر هستید که سرانجام ماجرا چه می‌شود و بر سر "عالیا" و الشبایی‌ها چه خواهد آمد و هالیوود با چنین فیلمی چه پیامی را دارد تبلیغ می‌کند لازم است، "چشمی در آسمان" را ببینید!

مرداد ۱۳۹۵

پا نوشت:

(۱) - به گزارش نشریه "هافینگتون پست Huffington Post" در سال ۲۰۱۲ حدود ۹۰ درصد تمامی افرادی که در اثر حملات هواپیماهای بدون سرنشین در افغانستان جان خود را از دست دادند، غیرنظامی بوده‌اند.